

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه کلام مرحوم صاحب منتقى

مقداری از فرمایش صاحب منتقی در اینکه اصل اولی در تعارض دو دلیل چیست بیان شد. در مورد قاعده‌ی اولی کسی در ذهنش نیاید که مراد از قاعده‌ی اولی عقل است یعنی بگوئیم اگر دو دلیل با هم تعارض پیدا کرد عقل در اینجا چه می‌گوید بلکه مراد از قاعده‌ی اولی این است که اگر ما باشیم و ادله‌ی حجیت امارات - بنای عقلاء یا ادله لفظیه اعم آیات و روایات - از اینها چه استفاده‌ای می‌شود؟ در مقابل قاعده‌ی ثانویه‌ای هم داریم که مربوط به روایت خاص در باب علاج خبرین متعارضین است.

ملاحظه فرمودید یکی از احتمالات در اصل اولی، تخییر است. اولین مطلب در بحث تخییر این است که تخییر در مسئله‌ی فرعی و یا تخییر مسئله‌ی اصولیه مراد است؟ و اگر مراد تخییر در مسئله‌ی اصولیه است، به چه معناست؟ در مرحله‌ی بعد باید ببینیم آیا تخییر در هر دو صورت دچار اشکال است یا خیر که بحث فعلی در همین است.

تخییر در مسئله فرعی - مثل خصال کفاره که شارع مکلف را مخیر بین امور ثلاثه می‌کند - دو قید دارد: الف - وجود علم به عدم جعل جمیع الاطراف معاً از طرف شارع. ب - عدم العلم بعدم جعل واحدٍ منهما. قید دوم بخاطر این است که اگر در جایی مثل باب تعارض واقعاً علم پیدا کردیم به اینکه احدهما جعل نشده است، موضوع تخییر در مسئله‌ی فرعی منتفی شود.

در تخییر در مسئله‌ی فرعی امکان دارد کسی اشکال کند و بگوید یک دلیل دال بر وجوب نماز جمعه و یک دلیل دال بر وجوب نماز ظهر است. تخییر در مسئله‌ی فرعی می‌گوید هر کدام از نماز جمعه و ظهر را که خواستی بیاور در حالیکه این حرف با ظهور این دو دلیل در تعیینیت تضاد دارد.

به بیان دیگر دلالت مطابقی هر کدام از این دو دلیل تعییناً می‌گوید مفاد من واجب است ولی شما با تخییر، این دلالت مطابقی را از بین می‌برید و می‌گوئید هر کدام را که خواست انجام بدهد.

اشکال دیگر نسبت به دلالت التزامی است. مستشکل می‌گوید سلمنا که تخییر سبب تصحیح دلالت مطابقی این دو شود اما با دلالت التزامی که می‌گوید التزام به هر کدام سبب نفی وجوب دیگری است چه می‌کنید؟ به بیان دیگر، دلیلی که می‌گوید نماز ظهر واجب است به این معناست که نماز جمعه واجب نیست و دلیلی که می‌گوید نماز جمعه واجب است به این معناست که نماز ظهر واجب نیست. شما برای رفع تعارض، در دلالت مطابقی تصرف می‌کنید و تعیینی بودن دو دلیل را از بین می‌برید اما تنافی در دلالت التزامی را چکار می‌کنید؟ مخصوصاً با توجه به اینکه دلالت التزامی تنها در وجود تابع دلالت مطابقی است و نه در حجیت.

صاحب منتقی در جواب می‌فرماید دلالت التزامی گاهی عقلی، گاهی اتفاقی و گاهی عرفی است. دلالت التزامی عقلی و اتفاقی در اصول نمی‌تواند برای ما ایجاد حجیت است و تنها دلالت التزامی عرفی است که به جهت ایجاد ظهور برای ما حجیت دارد. مثلاً تلازم بین وجوب نماز ظهر و عدم وجوب نماز جمعه اتفاقی است و ما از خارج به این تلازم علم داریم و الا بین خود این دو، دلالت التزامی عرفی وجود ندارد.

در ادامه می‌فرمایند اگر به سبب وجود علم به عدم جعل هر دو طرف تعارض، تخییر در مسئله‌ی فرعی ممکن نباشد مجال برای تخییر در مسئله‌ی اصولیه پیدا می‌شود. طرفین تخییر در مسئله‌ی فقهیه دو حکم - وجوب نماز جمعه و ظهر - هستند اما طرفین تخییر در مسئله‌ی اصولیه حجیت این دلیل و آن دلیل است.

ایشان می‌فرماید قبلاً گفتیم تخییر صرف نظر از مسئله‌ی فرعی و اصولیه سه تصور دارد که این سه تصویر را در مسئله‌ی فرعی بررسی کردیم. حالا باید تصور آن سه تصویر را در تخییر در مسئله‌ی اصولیه نیز بررسی کنیم. ادعای ایشان این است که تخییر در مسئله‌ی اصولیه به هیچ یک از آن معانی ثلاثه معقول نیست.

1 - معنای اول: تخییر مرحوم نائینی یعنی وجوب یا حجية احد الدلیلین: در این فرض باید دید آیا همان‌طور که در مسئله‌ی فرعی مولا در خصال کفاره می‌فرماید وجوب یکی از این خصال، آیا در مسئله‌ی اصولیه هم مولا می‌تواند بفرماید حجية احد الدلیلین یا احد الخبرین یا خیر؟!

ایشان می‌فرماید به نظر ما بین مسئله‌ی فرعی و اصولیه فرق مهمی وجود دارد. چون در مسئله‌ی فرعی بحث متعلق مطرح است یعنی یک متعلق صیام شهرین متتابعین و يك متعلق اطعام ستین مسکیناً است و مولا می‌گوید تو مخیر بین اینها هستی.

اینجا تخییر معقول است چون قبل از آنکه حکم بیاید متعلق در عالم خارج وجود ندارد پس وقتی مولا می‌گوید صم شهرین متتابعین یا 60 مسکین را طعام بده یا يك بنده آزاد کن می‌خواهد شما را تحریک کند که این متعلق را در عالم خارج ایجاد کنید.

اما در مسئله‌ی اصولیه حجیت برای دو دلیل، عنوان موضوع را دارد و مسلم است که موضوع قبل الحکم باید موجود شود. مثلاً در علم فقه موضوع، مکلف موجود است لذا شارع احکامی را برای او جعل می‌کند.

اما در این گونه تخییر و در مقام ثبوت برای مسئله‌ی اصولیه سه احتمال وجود دارد که هیچ کدام صحیح نیست. الف - هر دو موضوع حجیت باشند: این احتمال معقول نیست چون معنا ندارد مولا ما را متعبد به دو حجت متعارض کند ضمن اینکه این احتمال خلاف فرض است چون فرض ما تخییر در حجیت بود نه اینکه هر دو حجیت داشته باشند ب - یکی معین موضوع برای حجیت باشد: این احتمال سبب ترجیح بلا مرجح است ج - یکی غیر معین موضوع برای حجیت باشد: این احتمال هم معقول نیست چون غیر معین، وجود خارجی ندارد.

در ادامه می‌گویند اگر تنزل کنیم و بگوئیم تخییر نائینی در باب حجیت فرض ثبوتی دارد ولی در مقام اثبات نمی‌توانیم به آن قائل شویم چون در مقام اثبات مواجه با اشکال است. وقتی در مسئله‌ی فرعی قائل به تخییر می‌شوید و می‌گوئید احدهما واجب است، آثار مشترک بینهما که اصل وجوب است را جاری می‌کنید اما در مسئله‌ی فرعی اگر گفتید احدهما حجت است هیچ اثر مشترکی بین دو حجیت وجود ندارد.

در انتها می‌گویند اشکال واضح و ساده‌ای هم وجود دارد که اگر یکی از این دو دلالت بر وجوب و دیگری دلالت بر حرمت کرد، قدر جامعی بین این دو وجود ندارد «لا معنى للالتزام بأن الحجية یا حجة هو الجامع إذ لا جامع بین مدلولیهما».

2 - معنای دوم: تخییر مرحوم آخوند یعنی يك نوع از وجوب که مشوبٌ بجواز الترك: پیاده کردن این فرض در مسئله‌ی اصولیه به این صورت است که بگوئیم هر کدام از دو دلیل نوع خاصی از حجیت را دارند و به قول ایشان حجیت ضعیفه‌ی متوسطه، بین الحجیه و لا حجیه. به بیان دیگر در این گونه وجوب تخییری، دلیل هم واجب است، پس باید بیاید و هم واجب نیست، یعنی اگر عدلش آمد مانعی ندارد.

ایشان در مقام اشکال می‌گویند اولاً مبنای آخوند قابلیت تعقل ندارد چون بالأخره یا واجب هست و یا نیست یعنی نمی‌شود يك چیز هم واجب باشد و هم نباشد. ثانیاً مقصود ما از حجیت، ترتب منجزیت و معذرت است که یا در هر دو وجود دارد و یا در هیچ کدام وجود ندارد و یا در یکی، مقید به ترک دیگری وجود دارد. اگر در هر دو موجود باشد لازمه‌اش تعبد به متناقضین و متضادین است و اگر در هیچ کدام وجود نداشته باشد لازمه‌اش خلف فرض است یعنی هیچ کدام حجت نباشد و اگر در یکی مقید به ترک دیگری وجود داشته باشد که در فرض بعد از آن بحث می‌شود.

3 - معنای سوم: تخییری که مرحوم آقای خوئی به آن اشاره کردند و به بیان ایشان تخییر یعنی كلٌ منهما مقیداً بترك الآخر: این معنا چهار فرض دارد:

3 - الف - هر کدام حجت است مقید به عدم حجیت دیگری 3 - ب - هر کدام حجت است مقید به عدم عمل بر طبق دیگری 3 - ج - هر کدام حجت است مقید به عدم استناد به دیگری 3 - د - هر کدام حجت است مقید به اخذ به بنای بر التزام به همان. از این چهار فرض دو مورد در کلام مرحوم آقای خوئی بود. مرحوم صاحب منتقی هر چهار فرض را باطل می‌دانند.

فرض اول: نتیجه این فرض منع حجیت هر کدام از حجیت دیگری است چون باید بگوئیم این حجت است در صورتی که آن حجت نباشد و یا آن هم حجت است در صورتی که این حجت نباشد و این درست نیست.

فرض دوم: این فرض هم باطل است چون گاهی در تعارض مدلول یا مؤدای يك دلیل وجوب و مدلول یا مؤدای دلیل دیگر حرمت است و وقتی مکلف دلیل دال بر حرمت را ترك کرد وجهی برای حجیت دلیل دال بر فعل وجود ندارد چون تحصیل حاصل است.^[1]

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] منتقى الأصول، ج7، ص: 317 تا 322: و بعد هذا فاعلم: انه قد يمكن التخيير في المسألة الفرعية، كما لو دل أحد الدليلين على وجوب صلاة الظهر، و الآخر على وجوب صلاة الجمعة. أو دل أحدهما على وجوب شيء و الآخر على حرمة شيء آخر. و علم بعدم جعل كلا الحكمين بخصوصه بنحو الجمع، فانه يمكن إلغاء خصوصية التعيين في كل من الحكمين و جعل وجوبهما تخييريا، بمعنى ان يكون وجوب كل منهما مقيدا بترك الآخر، إذ يمكن ان يكون الأمر في الواقع كذلك، لأنه لا مانع من جعل وجوب الجمعة و الظهر تخييريا. و مع إمكانية فيجمع بين الدليلين بذلك فيرتفع التنافي بينهما و يكون كل منهما مشمولاً لدليل الحجية. نعم، لا بد من تقييد ذلك بما إذا لم يعلم بعدم جعل أحد الحكمين أصلاً، بل علم بعدم لزوم الإتيان بهما معاً، إذ مع العلم بعدم جعل أحد الحكمين بالمرة، لا يرتفع التنافي و التكاذب بالجمع بالوجوب التخييري بهذا النحو، لأن مقتضاه هو اجتماع الوجوبين لو لم يأت بكل منهما لحصول شرطيهما معاً، و هو يتنافى مع عدم جعل أحدهما بالمرة. اما مع عدم العلم بعدم جعل أحد الحكمين من أساسه، بل كان العلم متعلقاً بعد لزوم الإتيان بكل منهما، فهو متعلق بعدم الجمع عملاً لا جعلاً و تشريعاً، فالجمع التخييري يرفع التنافي كما عرفت. و قد يستشكل: بأن كلا من الدليلين له دالتان: دلالة مطابقة، و هي دلالة على الوجوب التعييني - و دلالة التزامية، و هي دلالة على نفى أصل وجوب الآخر. إذ بعد فرض العلم بعدم جعل كلا الحكمين بنحو التعيين، كان الدليل الدال على وجوب أحدهما تعييناً دالاً بالالتزام على نفى وجوب الآخر، لأن مقتضى الوجوب التعييني لأحدهما عدم جعل

الآخر من رأس. و عليه فالتصرف فى المدلول المطابقى لكل منهما بإلغاء خصوصية التعيين، لا يرفع التنافى الحاصل من جهة الدلالة الالتزامية، لعدم تبعيتها للدلالة المطابقة فى الحجية و ان تبعثها فى الوجود... به علت طولانى بودن متن، كل مطالب آورده نشده است. دوستان به آدرس مذکور مراجعه بفرمایند.